بسمه تعالی

[حکم تحسین قرائت 1](#_Toc65011984)

[حکم شبهه مصداقیه تحسین 2](#_Toc65011985)

[اتحاد حکم مسأله با بحث اختلاف قرائات 3](#_Toc65011986)

[مسأله 1 6](#_Toc65011987)

[حکم گفتن «الله تعالی اکبر» 6](#_Toc65011988)

[حکم گفتن «الله اکبر من أن یوصف» 7](#_Toc65011989)

**موضوع**: تکبیرة الاحرام /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه قبل مطالب مربوط به اتصال تکبیر به ما قبل جمع بندی شد.

## حکم تحسین قرائت

**آقای سیستانی فرمودند**: زائد بر گفتن تکبیرة الاحرام و قرائت، تحسین آن نیز واجب است یعنی واجب است بگوییم و آن را درست بگوییم. البته درست گفتن سنّت است به این جهت که در قرآن نیامده است و در صحیحه عبدالله بن سنان ذکر شده است؛ لذا اگر تکبیرة الاحرام صدق کند (مثلاً اگر «اللهُ وَ اکبر» گفته شود تکبیرة الاحرام صدق نمی کند و اگر جاهل قاصر هم باشد نماز باطل است) و صرفاً درست أدا نکرده باشد مانند «لا اله الا اللهُ اَلله اکبر» گفتن یا مخارج حروف را درست أدا نکردن یا حرکات را درست أدا نکردن، می توان با قاعده «السنة لاتنقض الفریضه» آن را تصحیح کرد؛ تکبیرة الاحرام فریضه و تحسین سنت است و اخلال به سنت در حال جهل قصوری ناقض فریضه نیست.

**به نظر ما:** دلیل خاصی بر وجوب تحسین نداریم؛ زیرا معلوم نیست تحسین در صحیحه عبدالله بن سنان [«الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ مِنَ الصَّلَاةِ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ أَ لَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ أَجْزَأَهُ أَنْ يُكَبِّرَ وَ يُسَبِّحَ وَ يُصَلِّيَ»[[1]](#footnote-1) در این روایت بیان می کند اگر کسی تازه مسلمان باشد و نتواند قرائت را تحسین کند به جای قرائت قرآن تسبیح بگوید. مفهوم روایت این است که اگر تازه مسلمان می تواند قرائت را تحسین کند واجب است قرائت را با تحسین بخواند.] به معنای درست أدا کردن باشد و محتمل است که به معنای بلد بودن باشد و در برخی استعمالات تحسین به معنای بلد بودن آمده است و کسی که قرآن را ملحون بخواند و حروف را از مخارج أدا نکند گفته نمی شود «بلد نیست قرآن بخواند» بلکه مرتبه ای بین بلد نبودن و آشنایی کامل است. لکن آقای سیستانی تحسین را به معنای «درست خواندن» معنا می کند.

**این سؤال برای ما مطرح است که**: برخی عوام، حمد و سوره را درست نمی خوانند، آیا نماز این ها باطل است؟ آقای سیستانی فرموده اند که اگر بخش عمده ای از حمد و سوره را درست بخواند مشکلی نیست و نسبت به بقیه، معذور است؛ در حالی که برخی از عوام بخش معتنا بهی از حمد را درست نمی خوانند زیرا حروف «ح، ع، ص، ط، ض، غ» تلفّظ خاص دارد و مردم درست أدا نمی کنند و تنها «مالک یوم الدین» است که معمولاً درست أدا می کنند؛ پس ایشان چطور می فرماید اگر بخش معتنابهی از سوره حمد را درست می خواند نماز صحیح است وگرنه بخش های دیگری از قرآن را که درست می خواند، به حمد ضمیمه کند و اگر نمی تواند تسبیح بگوید.

## حکم شبهه مصداقیه تحسین

بحث در این رابطه بود که اگر شبهه مصداقی حاصل شود (مثل این که نمی دانیم وصل به حرکت «الله اکبرُ بسم الله» مصداق تحسین است یا وصل به سکون «الله اکبر بسم الله» نیز مصداق تحسین است) آیا می توان به برائت رجوع کرد یا نه؟ به نظر ما -بر فرض قبول کنیم تحسین تکبیرة الاحرام و قرائت واجب است و سنت است- بعید نیست در شبهات تحسین به اصل برائت رجوع کنیم چون استظهار نمی کنیم «تحسین» موضوعیت داشته باشد بلکه تحسین به این معنا است که آنچه خوانده می شود مطابق با «ما أنزل الله» باشد و یک عنوان انتزاعی است که از واقع مطابقت با قرآن نازل از طرف خدا انتزاع می شود؛ یعنی اگر قرآن نازل از طرف خدا از حیث وصل به سکون لابشرط باشد[[2]](#footnote-2) و به ذات تکبیرة الاحرام لابشرط از وصل به سکون أمر شده ایم و اگر ما انزل الله تکبیرة الاحرام بدون وصل به سکون است متعیّن خواهد بود که «الله اکبر» بدون وصل به سکون گفته شود. عنوان تحسین ظهور ندارد در این که موضوعیت دارد تا مانند عناوین دیگر مجرای قاعده اشتغال باشد مثل این که گفته شود «آب شیرین بیاور» که اگر شک کنیم فلان آب، آب شیرین است یا نه، مقتضای قاعده اشتغال این است که به آن آب اکتفا نشود و آب دیگری آورده شود. لذا در صورت شک در مصداق تحسین، أمر دائر بین أقل و أکثر یا تعیین و تخییر خواهد شد که به نظر ما برائت از محتمل التعیین جاری می شود.

## اتحاد حکم مسأله با بحث اختلاف قرائات

**شبیه این مسأله در بحث قرائت مطرح است**؛ اختلاف قرائات یک مسأله مشکل در نماز است که آیا می توانیم به یکی از قرائات سبع اعتماد کنیم؟ صاحب عروه فرموده است: «الأحوط القراءة بإحدى القراءات السبعة ‌و إن كان الأقوى عدم وجوبها بل يكفي القراءة على النهج العربي و إن كانت مخالفة لهم في حركة بنية أو إعراب‌» مرحوم امام فرموده اند: احتیاط واجب، انحصار قرائت در قرائات سبع است.

**شبهه ای که وجود دارد این است که**: همه قرائات سبع در زمان أئمه علیهم السلام رایج نبوده است و لذا دلیل بر این که می توانیم به یکی از قرائات سبع اعتماد کنیم چیست؟

روایتی از سلمه نقل شده است که معلوم نیست همان ابوخدیجه است یا سلمه سجستانی است که ضعیف است؛

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا أَسْتَمِعُ حُرُوفاً مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى مَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ ع فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ ع قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى حَدِّهِ وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلِيٌّ ع وَ قَالَ أَخْرَجَهُ عَلِيٌّ ع إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَغَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص وَ قَدْ جَمَعْتُهُ مِنَ اللَّوْحَيْنِ فَقَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ مَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَداً إِنَّمَا كَانَ عَلَيَّ أَنْ أُخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَءُوهُ»[[3]](#footnote-3) گفته می شود «اقرأ کما یقرأ الناس» قرائت به همان نحو متعارف را تجویز کرده است.

آقای خویی سند این روایت را ضعیف دانسته اند ولی به سیره متشرعه تمسک کرده اند که در زمان أئمه این همه اختلاف قرائات بوده است و هیچ روایتی ذکر نشده است که کدام یک از این قرائات باید اختیار شود و لذا اختیار هر قرائتی که متعارف بین مردم است جایز است. البته مرحوم خویی فرموده اند که قرائات سبع در آن زمان، بین مردم متعارف بوده است، بلکه ما زاد بر آن هم متعارف بوده است.

لکن این مطلب که هر قرائتی از قرائات سبع در آن زمان متعارف بوده است برای ما واضح نیست و لازم است احراز شود در آن زمان متعارف بوده است.

**حال اگر شک کنیم که:** مثلاً «ملک یوم الدین» یا «مالک یوم الدین» متعارف بوده است یا هر دو متعارف بوده است، تکلیف چیست؟ به نظر ما در این صورت می توان به أصل برائت تمسک کرد. و ظاهر «اقرأ کما یقرأ الناس» این است که عنوان مشیر به همان قرائات در همان زمان است و ظهور در قضیه حقیقیه ندارد که هر چه در طول تاریخ بین مردم متعارف بشود جایز است ولو آل سعود علیهم اللعنه بین مسلمین متعارف کنند. لذا اگر شک کنیم «ملک یوم الدین» متعارف بوده یا نه، برائت جاری کرده و می توانیم در نماز «ملک یوم الدین» بخوانیم یا حتّی اگر شک کنیم «مالک یوم الدین» متعارف بوده است یا نه، با أصل برائت می توانیم «مالک یوم الدین» بخوانیم و نتیجه تخییر خواهد شد. یا مثلاً «صراط» که هم با سین و هم با صاد قرائت دارد که قطعاً با صاد صحیح است ولی شک می کنیم با قرائت سین در آن متعارف هم بوده است یا نه، که به نظر ما تنها با اصل برائت می توان تجویز کرد.

**ممکن است گفته شود**: ظاهر «اقرأ کما یقرأ الناس» این است که همانند عامه نماز بخوانید تا متّهم نشوید که قرآن شما با قرآن آن ها تفاوت دارد.

**می گوییم**: ظاهر «الناس» این است که همان مردمی که می بینید مراد است نه این بگوید برای رسوا نشدن همرنگ جماعت شو.

پس اگر دلیل «اقرأ کما یقرأ الناس» باشد عنوان مشیر به متعارف در همان زمان است (مشیر بودن یعنی حکم شرعی تابع واقع «ما یقرأ الناس، ما تعارف بین الناس» است یعنی امام علیه السلام واقع را می بینند یعنی مثلاً می فرماید جایز است «مالک» بگویی و جایز است «ملک» بگویی، جایز است «صراط» بگوییم و جایز است «سراط» بگویی که دوران أمر بین تعیین و تخییر می شود) و اگر دلیل ما سیره متشرعه باشد سیره در آن زمان قضیه خارجیه بوده و تابع متعارف در آن زمان بوده است. البته توجّه شود که الآن «مالک» به این خاطر که قرائت حفص از عاصم است متعارف شده است ولی آیا در آن زمان هم همین متعارف بوده است؟ و راجع به این که «مالک» یا «ملک» است بحث است و مرحوم امام «مالک یوم الدین» را استظهار کرده اند و برخی دیگر «ملک یوم الدین» را استظهار کرده اند از این جهت که متناسب با «یوم» لفظ «ملک» است مانند «لمن الملک الیوم لله الواحد القهّار». البته ما این استظهار را قبول نداریم و تعبیر «مالک یوم الدین» نیز عرفی است و الآن هم که «مالک یوم الدین» متعارف است.

**ممکن است گفته شود:** این شبهه با شبهات مفهومیه دیگر چه تفاوتی دارد که اینجا را شبهه مصداقیه دانسته اید؟

**در جواب می گوییم**: در قضایایی که نسبت مولا و عبد به آن فرقی ندارد مثل این که عبد ظرف بزرگ و کوچک را نزد مولا قرار دهد و مولا هم دستور داده است که «ظرف کوچک بیاور» بعد عبد از کوچکترین ظرف شروع می کند و از مولا سؤال می کند که آیا این ظرف کوچک است یا نه و اختلاف بین ظروف هم کم است؛ وقتی به ظرف بیستم و بیست و یکم می رسد تشخیص این که ظرف بیستم کوچک و ظرف بیست و یکم بزرگ است برای عرف مشکل است و مولا نیز بما هو مولا و مقنّن، نه بما هو عالم بالغیب تشخیص بزرگی و کوچکی برایش مشکل است. یا مثلاً تشخیص عنوان کودک و نوجوان در یک تاریخی مشکل است و نمی توان گفت تا فلان ساعت از فلان روز از فلان سال کودک است و بعدش قطعاً نوجوان است این گونه سخن گفتن مجازفه است. و اگر لغت ها هم عوض شود این شبهه مفهومیه وجود دارد و در «العناء الصغیر، الطفل» همین شبهه وجود دارد. یا مثلاً اگر آب های زیادی در کنار هم گذاشته شود و به آب اول نمک اضافه نشود و به آب های بعدی به تدریج نمک اضافه شود که همه آب پنجاهمین را آب نمی دانند و می گویند آب نمک است ولی اگر ظرف وسط را در نظر بگیریم شبهه می شود. پس این موارد به گونه ای است که چه برای مولا و چه برای عرف شبهه می شود و مولا از عرف نسبت به این شبهات مفهومیه أعرف نیست و لذا مولا به عرف احاله می دهد؛ در اینجا ما گفته ایم «جئنی بما یصدق علیه الاناء الصغیر عرفاً»، «جئنی بما هو ماء عرفاً» مراد است.

**البته ما این اشکال را مطرح کردیم که**: چه بسا گفته شود متوسط ها که نوع عرف نسبت به صدق مفهوم بر آن شک می کنند یا نوع عرف اختلاف می کنند که آب است یا نه، اناء صغیر است یا نه، اصلاً این موارد داخل در علقه وضعی این الفاظ نیستند زیرا علقه وضعی یعنی در ذهن نوع عرف، بین این لفظ و این معنا ملازمه و قرن أکید وجود داشته باشد که اگر نوع عرف شک کنند یا اختلاف داشته باشند معلوم می شود ملازمه ذهنی بین لفظ آب و مفهوم و معنایی که این مایع مشکوک مصداق آن است وجود ندارد.

**این اشکالی است که در بحث وضع مطرح کردیم ولی فعلاً بیان ما این است که**: شبهات مفهومیه ای وجود دارد که مولا نسبت به آنها أعرف از عبد نیست و لذا خود مولا به عرف احاله می دهد یعنی بما یصدق الماء علیه عرفاً احاله می دهد؛ ولی در عنوان مشیر، واقع برای مولا روشن است؛ مثلاً این که قرائت متعارف حمد «ملک» یا «مالک» باشد برای أئمه و شارع روشن بوده است و متعارف در بلدان از همین قرّاء مکه و مدینه گرفته می شده است و قرائت ها که اجتهاد نبوده است بلکه از باب نقل از پیامبر است وگرنه آیه را به صورت فعل ماضی «مَلَکَ یومَ الدین» نیز می توان خواند و اتّفاقاً قرائتی به صورت فعل ماضی نیز داریم. قرائت هایی که وجود دارد از قرّائی است که پیش اساتید خود شاگردی کرده اند و این ها به ما رسیده است و همین طوری نمی توان اجتهاد کرد.

کلام ما این است که در این گونه موارد احتمالش هم کافی است که أئمه با «اقرأ کما یقرأ الناس» اشاره به واقع کنند و آن واقع مردّد بین أقلّ و أکثر است نه این که «ما یصدق علیه تحسین القرائة عرفاً، ما یصدق علیه القرائة المتارفه» به نحو قضیه حقیقه مدّ نظر باشد بلکه قضیه خارجیه است و وقتی عنوان مشیر بود همین که شک کنیم و احتمال دهیم قرائت «ملک یوم الدین» متعارف بوده است کافی است که بتوانیم با اصل برائت آن را در نماز بخوانیم. و اگر این مطلب گفته نشود باید احراز شود آنچه امروز متعارف شده است در زمان أئمه نیز همین متعارف بوده است. البته ممکن است کسی با قرائن این مطلب را احراز کند ولی کار سختی است و قطعاً در «صراط» احراز نمی شود که قرائت سین متعارف بوده است و همچنین اثبات این که تمام قرائات سبع در آن زمان متعارف بوده است مشکل است. و وقتی احتمال دارد همه این موارد متعارف بوده باشد دیگر علم اجمالی پیش نمی آید. تکمیل مطلب در بحث قرائت دنبال خواهد شد.

**پس فعلاً بیان ما این است که:** شاید تحسین عنوان مشیر باشد؛ یعنی «درست بخوان» به این معنا است که طبق ما أنزل الله یا طبق آنچه متعارف است بخوان. این معنا برای شارع شبهه مفهومیه ندارد و اگر از امام علیه السلام سؤال کنند که وصل تکبیر به ما بعد به سکون، تحسین تکبیرة الاحرام است یا نه، آیا احتمال داده می شود حضرت بگوید نمی دانم؟! بله، برخی جاها حضرت «لاأدری» فرموده اند که این «لاأدری» در مواردی است که بما هو من أهل العرف نمی داند و لازم نیست حضرت اعمال علم غیب کند، ولی حضرت در احکام شرعی نمی توانند «لاأدری» بگویند؛ مثلاً سؤال شود که آیا شرعاً جایز است «الله اکبر بسم الله الرحمن الرحیم» با وصل به سکون بگوییم؟ صحیح نیست که حضرت بفرمایند «من نمی دانم اگر عرفاً بگویند درست است درست است وگرنه نه» عرفاً این معنا در حق ائمه محتمل نیست. احتمال مشیریت در صورتی که احتمالی عرفی باشد، مانع از ظهور در موضوعیت می دهد و لذا می توانیم به اصل برائت رجوع کنیم.

# مسأله 1

لو قال الله تعالى أكبر لم يصح ‌و لو قال الله أكبر من أن يوصف أو من كل شي‌ء فالأحوط الإتمام و الإعادة و إن كان الأقوى الصحة إذا لم يكن بقصد التشريع‌

## حکم گفتن «الله تعالی اکبر»

**صاحب عروه می فرماید**: «الله تعالی أکبر» صحیح نیست. آقای سیستانی نیز صحیح ندانسته اند أما نه به خاطر کلام مرحوم خویی که حضرت در صحیحه حماد «الله تعالی اکبر» نفرمودند بلکه «الله اکبر» فرمودند زیرا این روایت دلیل بر وجوب نمی شود؛ بلکه وجه عدم صحت این است که تکبیر، لغت نیست بلکه اصطلاح برای صیغه معروفه است (الآن هم اگر گفته شود شعار بدهید و تکبیر بگویید اگر کسی به صورت دیگری غیر از «الله اکبر» بگوید مورد تعجّب مردم قرار می گیرد) گفته می شود «الله اکبر» در زمان أئمه به اصطلاح معهود انصراف داشته است و ظاهرش این است که اگر کسی از روی جهل نیز بگوید نمازش باطل است و ربطی به تحسین الله اکبر ندارد. و لابد ایشان اصطلاح بودن در زمان صدور را به تتبّع کشف کرده اند. لکن برخی در کتب عامه «الله الکبیر» را به خاطر صدق تکبیر تجویز کرده بودند و لذا این ادّعای آقای سیستانی چندان با تتبّع هماهنگی ندارد. بله، در بین فقهای خاصه، تکبیر اصطلاح شده است، أما این که بگوییم تکبیر در زمان أئمه ظهور در «الله اکبر» داشته است صحیح نیست بعد از این که خود فقهای عامه اصطلاح ندانسته اند و قاضی ابویوسف گفته است که «الله الکبیر» صحیح است به این خاطر که تکبیر صادق است و بر «الله تعالی اکبر» که تنها یک «تعالی» اضافه شده است به طریق اولی تکبیر صادق است. اگر تکبیر اصطلاح بوده است و این اصطلاح رایج بوده است باید بین متشرّعه عرف می شد.

لذا ما خیلی جازم نیست «الله تعالی اکبر» صحیح نباشد و لذا بهتر است بگوییم «لم یصح علی الأحوط».

## حکم گفتن «الله اکبر من أن یوصف»

**صاحب عروه در ادامه فرموده است**: اگر «الله اکبر من ان یوصف» یا «الله اکبر من کل شیء» بگوید أقوی این است که صحیح است اگر به قصد تشریع نباشد ولو أحوط اتمام نماز و اعاده آن است.

خیلی از بزرگان –مرحوم بروجردی، مرحوم آسید احمد خوانساری، مرحوم گلپایگانی، مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی، مرحوم حکیم- بر جمله «الاحوط الاتمام و الاعاده» عروه حاشیه زده اند که «لایترک». مرحوم نائینی فرموده اند «بل الاقوی» یعنی اقوی این است که نماز را اعاده کند. مرحوم آقا ضیاء فرموده اند «الاقوی بطلان الصلاة لکونه کلام آدمی لم یعتبر جزئیته للصلاة» که این مطلب عجیب است زیرا اگر این تعبیر در ابتدای نماز گفته نشود و مثلاً هنگام سجده رفتن «الله اکبر من أن یوصف» گفته شود آیا کلام آدمی محسوب می شود؟! قنوت فارسی و ترکی کلام آدمی محسوب نمی شود و ذکر الله و دعاء است حال چگونه «الل اکبر من أن یوصف» که ذکر الله است کلام آدمی محسوب شود!

مرحوم خویی طبیعی است که بر اساس صحیحه حماد بفرمایند «لایترک الاعاده».

**آقای سیستانی فرموده اند**: تعبیر «من أن یوصف یا من کل شیء» در عبارت «الله اکبر من ان یوصف، الله اکبر من کل شیء» از ملابسات «الله اکبر» است و شک می کنیم که شاید مخلّ باشد و اطلاقی هم نداریم و مقتضای دوران أمر بین تعیین و تخییر احتیاط است. «الله اکبر من ان یوصف» از ملابسات و متعلّقات است و با «الله اکبر و أعظم» که حرف عطف به کار رفته است تفاوت دارد و حرف عطف در قوه تکرار است و اشکالی ندارد و اگر چند چیز دیگر نیز عطف شود مانند «الله اکبر و أعظم و أجلّ و اکرم و اشرف» اشکالی ندارد. ملابسات کلام چون از شؤون تکبیرة الاحرام است اطلاقی نداریم که آن را تصحیح کند و مقتضای أصل عملی احتیاط است.

نقل کردیم که آقای سیستانی در بحث قرائت راجع به وصل به سکون و وقف به حرکت فرمودند اگر شک شود که این دو جایز است یا نه و نوبت به اصل عملی برسد به اصل برائت رجوع می کنیم؛ معلوم می شود که ایشان از این نظر برگشته اند زیرا عنوان «الله اکبر» صادق است و در شرط زائد شک داریم که آیا شرط زائد این است که چیزی از ملابسات کلام به آن اضافه نشود برائت جاری می کنیم.

اگر شبهه آقای سیستانی این است که ممکن است اصطلاح صیغه معروفه به نحو بشرط لا از اضافه به چیزی باشد، رجوع به اصل برائت چه اشکالی دارد؟

اگر اشکال شود که أدله اطلاق ندارد در جواب می گوییم که به اصل برائت رجوع می کنیم. اگر اشکال شود که تکبیر اصطلاح برای یک عنوان و صیغه است و نمی دانیم برای «الله اکبر لابشرط» اصطلاح است یا برای «الله اکبر بشرط عدم ذکر شیء دیگر» اصطلاح شده است؛ در اینجا نیز تمسک به اصل برائت اشکالی ندارد زیرا فرض این است که تکبیر را به عهده نگذاشته است تا اشتغال جاری شود بلکه تکبیر اصطلاح است و لذا مشیر به صیغه معروف است و «کبّر» به معنای «قل الله اکبر» است و نمی دانیم شارع گفته است «قل الله اکبر» و لابشرط است یا گفته «قل الله اکبر و لاتزد علیه» یعنی بشرط لا است. واین گونه نیست که تکبیر موضوعیت داشته باشد و شارع عنوان تکبیر را به عهده گذاشته باشد زیرا وقتی تکبیر، اصطلاح برای صیغه معروفه شد به این معنا است که صیغه معروفه را به عهده گذاشته است و واقع مصطلح به عهده می آید. وقتی گفته می شود تکبیر، اسم و اصطلاح برای صیغه معروفه است به این معنا است که برای آن صیغه معروفه وضع شده است و مشیر به آن صیغه معروفه است. الآن هم اصطلاحاتی که وجود دارد لفظش مهم نیست بلکه معنایی که مصطلح علیه است مهم است؛ مثلاً «صلاة» قبلاً به معنای دعا بوده است ولی بعداً در عرف متشرعه اصطلاح برای نیایش خاص شده است ولی معنای آن این نیست که دیگر نمی توان أصل برائت در شرائط و أجزای نماز جاری کرد یعنی معنای جدید «صلاة» اصطلاح خاص است ولی وقتی أمر به نماز می شویم قاعده اشتغال در أجزاء و شرائط جاری نمی کنیم. بله اگر عنوان تکبیر بر «الله اکبر من ان یوصف» صادق نباشد صحیح نخواهد بود ولی اگر احتمال می دهیم که تکبیر مشروط به شرط لا باشد برائت از شرطیت جاری می کنیم.

**ممکن است اشکال شود که**: اگر «الله اکبر» به صورت «الله اکبر من ان یوصف» گفته شود تضییق معنای «الله اکبر» خواهد بود و مفضّل علیهی برای آن ذکر شده است و باید «الله اکبر» به طور مطلق گفته شود؛ همچنین «الله اکبر من کل شیء» به همین شکل است که ظاهرش «الله اکبر من کل شیء من الاشیاء الخارجیه» است؛ مثلاً اگر گفته شود «زید أعلم من عمرو»، با تعبیر «زید أعلم» که به قول مطلق گفته شده است متفاوت است.

**در جواب می گوییم**: شک می کنیم باید «الله اکبر»ی گفته شود که با حذف مفضّل علیه بماند یا مفضّل علیه کلی ذکر کنیم. بله، «الله اکبر من عباده، الله اکبر من السلاطین» که قطعاً محتمل نیست و الله اکبری که به ما گفته اند این گونه نیست ولی شاید «الله اکبر من ان یوصف» اشکال نداشته باشد و لذا احتمال نمی دهیم هر اضافه ای بدون اشکال باشد مثلاً قطعاً «الله اکبر من ملائکته، الله اکبر من رسله» قطعاً صحیح نیست زیرا خلاف مرتکز است ولی چیزهایی مثل «الله اکبر من ان یوصف» که در قوه تعمیم است و نمی خواهیم بگوییم «الله اکبر من ان یوصف» هست ولی «الله اکبر» به قول مطلق نیست. لذا اینجا نیز بعید نیست بتوانیم اصل برائت جاری کنیم.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص147.](http://lib.eshia.ir/10083/2/147/%D8%A3%D8%AC%D8%B2%D8%A3%D9%87) [↑](#footnote-ref-1)
2. و اشکالی ندارد که جبرئیل قرآن را لابشرط بیاورد مثل این که جبرئیل به صورت وصل با حرکت بخواند و دو آیه را به هم وصل کند که وصل دو آیه به همدیگر خصوصیتی ندارد و اگر وقف به سکون شود قطعاً خلاف ما أنزل الله نیست و معلوم می شود از این حیث لابشرط است. [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص633.](http://lib.eshia.ir/11005/2/633/%DB%8C%D9%82%D8%B1%D8%A3%D9%87%D8%A7) [↑](#footnote-ref-3)